

فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ ایران اسلامی سال اول - شماره اول - بهار ۱۳۹۱

اسواران در قرون نخستین اسلامی*

دکتر باقر علی عادل‌فر
استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

چکیده

اسواران، از لایه‌های پایین نجبای زمیندار در عصر ساسانی بودند که در اثر اصلاحات نظامی و اداری خسرو اول (۵۳۰-۵۷۹ م.)، برای تضعیف اشراف بزرگ به صاحب منصبان نظامی و لایه‌های اجتماعی قدرتمندی در ساختار ارتش‌تاری عهد ساسانی اعتلا یافتند. این گروه از برکشیدگان خسرو در ساختار نظامی بودند که از دیوان دولت مواجب می‌گرفتند، رشد این دسته از نظامیان که منصب و مقامشان ناشی از وابستگی به اشرافیت کهن قبایلی نبود بلکه توانمندی و وفاداریشان به پادشاه موجب ارتقای آنها می‌شد، به طوری که در گزارش‌های مورخان، از نقش پر اهمیت آنها در واپسین ایام آن دوره جدید یاد می‌شود و از موارد مهم این گزارشها، تعامل آنها در برابر گسترش نفوذ نظامی و حکومتی اعراب مسلمان است، به نظر می‌رسد که حضور همین لایه‌ها در ارکان نظامی، اداری و ادامه حیات اجتماعی آنها در سده نخستین اسلامی، منجر به انتقال تجربه ایرانیان عهد ساسانی در مورد امور عمومی جنگ و تشکیلات سپاه به این دوره شد. از این رو، در این مختصر به اندازه‌ای که منابع و گزارش‌های تاریخی اجازه دهند به طرح مسئله نحوه ادامه حیات اسواران در دوره استقرار مسلمانان در ایران و نیز راه‌یابی اندیشه‌های نظامی ایرانیان در عهد میانه اسلامی خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی:

سپاه، آزادان، اسواران، اعراب مسلمان، حلیف، کوفه

* تاریخ دریافت: ۸۹/۰۹/۱۰ تاریخ تصویب: ۹۰/۰۱/۳۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: b.adelfar@ikiu.ac.ir

فتوحات اعراب مسلمان در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان، هر چند موجب فروپاشی هرم قدرت و ساختار حکومتی و نظامی آن عهد شد، ولی این دگرگونی عظیم در لایه‌های بالای ارکان قدرت ساسانی، منجر به نابودی نیروها و نهادهای اجتماعی و نظامی نشد. از همان ابتدای ورود اعراب به قلمرو ایران در بین النهرین (سواد) رفتارهای متفاوتی از لایه‌های مختلف سپاه در مقابل دشمن سر زد گروه‌هایی از سپاه ساسانیان توانستند از مقابل سپاهیان عرب بگریزند و طریقه مقاومت را در نواحی دوردست و صعب‌العبور برگزینند، و نحوه دیگری را برای حفظ موقعیت خود آزمودند. بعضی از لایه‌های اجتماعی قدرتمند و مؤثر در نهادهای اداری و نظامی ساسانیان از جمله دهقانان و رده‌های زیرین در ساختار ارتشستاری، توانستند با شرایط اربابان جدید هم‌نوایی کنند، و به این طریق تا مدت‌ها به حیات خود در نظام جدید ادامه دادند. از مهمترین این لایه‌ها اسواران بودند. محسن ذاکری در اثر خود تحت عنوان " *Sassanid soldiers in early muslim society*, 1995" با اشاره به جایگاه دهقانان در اواخر عصر ساسانی، اهمیت این طبقه و نظامیان برخاسته از این لایه اجتماعی در دوره گذر بین فروپاشی ساسانیان و استقرار مسلمانان در ایران را به خوبی نشان داده است. در این مختصر سعی شده است که نقش ویژه اسواران سپاه ساسانی در دوره مورد نظر بررسی و دلایل تمایل آنها به همکاری با سپاه اعراب مسلمانان بازکاوی گردد.

اسواران

در نبردهای نامنظم و منظم اعراب مسلمان با ایرانیان از حیره تا نهاوند و نبردهای محلی در بخش‌های مرکزی و شرقی شاهنشاهی ساسانی، تعداد زیادی از سپاهیان و سرداران ایرانی یا به اسارت مسلمانان درآمدند و یا با پذیرش شرایط آنها، با انعقاد پیمان همکاری (حلیف) با اعراب در جامعه جدید پذیرفته شدند.

بنابراین پیمان، ایرانیان به طور فردی یا گروهی خود را تحت الحمایه یا تابعیت یک قبیله یا شخص متنفذی درآوردند و موالی نام گرفتند. به این طریق فرد تابع می‌توانست با حفظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی گذشته با اعراب فاتح وارد همکاری شود. در واقع انعقاد چنین پیمانی بین ایرانیان (تابع) و اعراب مسلمان (متبوع) از هر دو جانب با استقبال مواجه شد. از سویی ایرانیان با پذیرفتن چنین پیمانی نه تنها حق حفظ موقعیت اجتماعی گذشته خود را یافتند، بلکه شرایط برای ارتقاء در ساختار جدید حکومتی برای آنها فراهم

بود. از این رو سعی می‌کردند با قبایلی پیمان ببندند که دارای اعتبار و موقعیت برتری بودند. از سوی دیگر برای قبایل عرب که وارد سرزمین ایران شده بودند، داشتن موالی و تابعان معتبر و مجرب در امور نظامی و اداری، نشانه قدرت و اعتبار بیشتر بود، به همین جهت قبایل برای جلب تابعیت و جذب موالی بیشتر با هم رقابت داشتند.

در دوره فتح ایران، قبیله‌های عرب بیشترین تلاش خود را متوجه گروه سربازان ساسانی نمودند که قبل از درگیر شدن در نبردها یا پس از نبردها مایل به مصالحه و انعقاد پیمان با فاتحان بودند. این گروه از نظامیان عمدتاً شامل اسوارانی از لایه اجتماعی آزادان بودند که خاستگاه اشرافی رفیعی نداشتند (بلاذری، ۱۳۷۳: ۵۲۰-۵۲۵)؛ و از لایه‌های زیرین اشرافیت و نجبای کوچک و نیز دهقانان محسوب می‌شدند. آنها به عنوان سپاهیان حرفه‌ای در ساختار ارتش بشمار می‌رفتند که از عهد خسرو انوشیروان جایگاه ویژه‌ای در ساختار ارتش بدست آورده بودند و عمدتاً از عایدات خزانه مقرر می‌شدند. یا در صورت قطع زمین‌هایی با مالکیت مشروط که خزانه به آنان واگذار می‌کرد دریافت می‌نمودند (پریخانیان، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۷، ۱۰۳). این گروه از نظامیان که به شکل هم‌پیمان یا متفق (حلیف، حلفا، احلف) به مسلمانان پیوستند، وضع جدید را تا آن اندازه موافق و امیال خود یافتند که قبل از اینکه حکومت ساسانی و سپاهیان ایران در نبردهای نهایی دچار تلاشی شوند علیه سپهسالاران گذشته خود در نبردهای همچون جلولاء و نهاوند شرکت کردند و به طور مؤثر در فتوحات مسلمانان در ممالک ایران‌شهر به نفع اعراب جنگیدند. در منابع تاریخی به جهت موقعیتی که در آن استقرار یافته بودند و قبیله‌ای که با آن پیمان بسته بودند شهرت یافتند.

اسواران بصره

بلاذری در مورد همراهی گروهی از اسواران ایرانی با سپاهیان مسلمان مفصل‌ترین گزارش‌ها را در اثر خود ثبت کرده است. درباره منشأ و سرچشمه این دسته از اسواران در فتوح البلدان آمده است، که آنان دسته‌ای از سواره نظام برگزیده از سپاه یزدگرد سوم بودند که به فرمان شاهنشاه از اصفهان به منظور حمایت از هرمزان شاه اهواز مأمور شدند تا در مقابل طلایه‌داران لشکر مسلمان به فرماندهی ابوموسی اشعری کانون مقاومتی را در خوزستان ایجاد کنند. فرماندهی این سپاه به عهده یکی از برجستگان سواره نظام به نام

«سیاه» واگذار شد، وی به همراه سیصد تن از اسواران مأموریت خود را آغاز کرد، در جمع این سیصد تن هفتاد تن از شریفان یا بزرگان بودند (بلاذری، ۱۳۷۳: ۵۲۲). یزدگرد فرماندهی سپاه را ابتدا مأمور به استخر نمود تا «هر که را خواهد از مردم و جنگجویان بلاد برگزیند» (بلاذری، همان: ۵۲۳). از این رو محتمل است که جمعی دیگر از سواره نظام ساسانی به سپاه مزبور پیوسته باشند. آنها در کلبانیه حوالی شوشتر و رامهرمز که از محکمترین استحکامات نظامی برخوردار بودند، مستقر شدند (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۱۸). در این زمان سپاهیان عرب به فرماندهی ابوموسی اشعری، شهر شوشتر را به محاصره خود درآوردند و به سبب تدارکات فراوانی که پس از جنگ پیروزمندانه مسلمانان قادسیه و مداین برای آنها ارسال شد (بلاذری، همان: ۵۲۰) محاصرین در وضع نا مساعدی واقع شدند.

اسواران اعزامی از جانب یزدگرد چون شرایط نبرد را به نفع خود ندیدند به مصالحه با ابوموسی اشعری روی خوش نشان دادند؛ پس از مذاکره فرماندهان اسواران با عمار فرستاده ابوموسی اشعری حاکم بصره، شیرویه به همراه ده تن از اسواران درحضور ابوموسی میثاقی را پذیرفتند (همان: ۵۲۳). که مطابق آن پیمان سربازان ایرانی ضمن پذیرش آیین اسلام مقرر شد که در لشکرکشی‌های مسلمانان به ایران شرکت کنند، و در صورت ایجاد درگیری و نزاع بین قبایل عرب به نفع هیچ قبیله یا گروهی وارد نزاع داخلی نشوند و در صورت تعرض و تجاوز اعراب به افراد مشمول پیمان، از آنها حمایت شود. به علاوه اسواران ایرانی در هر مکانی که مناسب تشخیص دهند، بتوانند سکونت گزینند و عطایا و مستمری بیش از سپاهیان عرب به آنان پرداخت شود (همان: ۵۲۱).

این دسته از اسواران چنان اعتباری برای خود قائل بودند که پیشنهاد ابوموسی مبنی بر اینکه «آنچه ماراست شماراست. و آنچه بر ماست بر شما نیز باشد» نپذیرفتند (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۴۱). آنان مدعی بودند که به سبب برخورداری از مهارت و تجهیزات نبرد، باید از مواجب بیشتری نسبت به عرب‌ها برخوردار باشند و سبب درخواست مواجب بیشتر را این گونه بیان میکردند: «ما را ساز و ستور است و شمارا ساز و برگ نیست» (همانجا). ابوموسی اشعری برای تصمیم قطعی وقتی موضوع را با عمر خلیفه مسلمانان در مدینه مکاتبه کرد، پاسخی مطابق خواست اسواران ایرانی نوشته شد، «آنان را درخور آزمایشی که در جنگ دهند؛ بهترین عطا ده، بیش از بیشترین عطایی که یک عرب می‌گیرد.» (همانجا)

پس عطای یکصد تن از ایشان را دو هزار و عطای شش تن از ایشان را دو هزار و پانصد معین کرد، آن شش تن سیاه و خسرو که مقلاص لقب داشت و شهریار و شیرویه و سارویه و فریدون بودند (همان: ۳۴۲).

استقبال فرماندهان مسلمان از انعقاد پیمان‌های مصالحه با گروه‌های زبده سپاهیان عهد ساسانی، موجب ترغیب دیگر قشرهای سواره نظام ساسانی برای هم پیمانی با مسلمانان شد تا با انجام خدمت سپاهی در ارتش فاتحان، از امتیازات آن برخوردار شوند. این گرایش در میان آن دسته از سپاهیان ایرانی دیده شد که دارای پایگاه اقتصادی مناسبی در قلمرو ساسانی نبودند و شامل آن گروه از اسواران حرفه‌ای حکومت ساسانی به شمار می‌رفتند که مانند مالکان بزرگ علائق ملکی نداشتند. درباره این قشر از نظامیان ساسانی بلاذری این‌گونه شرح می‌دهد، «گویند که جمعی از جنگجویان پارسی بی‌زمین پس از خاتمه جنگ در آن نواحی به اساوره پیوستند و با ایشان همراه شدند و اسلام آوردند» (بلاذری، همان: ۵۲۲). مطابق این گزارش چنین به نظر می‌رسد که این جمع اخیر آن گروه از سپاهیان ساسانی بودند که پس از اصلاحات نظامی انوشیروان مقرر و سازو برگ خویش را به طور منظم، از خزانه دولت مرکزی دریافت می‌کردند، و تحت فرمان شاهنشاه ماموریت نظامی را انجام می‌دادند، اما در شرایط جدید که دولت ساسانی مرکزیت سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را در بین‌النهرین به عرب‌ها واگذار کرده بود و از عایدات و منابع تأمین خزانه محروم شده بود. این جنگجویان حرفه‌ای با پیش‌بینی غلبه مسلمانان بر ساسانیان ترجیح دادند ضمن ادامه نقش حرفه‌ای خود با انعقاد پیمان از فاتحان عرب امتیازاتی را کسب نمایند، که نه تنها این مزایا کمتر از امتیازاتی که در گذشته به آنها تعلق می‌گرفت، نبود بلکه وضع مناسب‌تری نیز در شرایط جدید که اشرافیت کهن فروریخته شد، قابل تصور بود.

اسوارانی که با حاکم بصره در خوزستان پیمان بستند، بلافاصله در نبردهای محلی در کنار سپاه مسلمان حاضر شدند و «همراه ابوموسی در محاصره تستر (شوشتر) شرکت جستند و زبانی از ناحیه ایشان مشاهده نشد.» (بلاذری، همان: ۵۲۱ و نیز رک، مسکویه، همان: ۳۴۱، ۳۴۲).

بعد از فتح سراسر خوزستان اساوره ایرانی به شهرهایی در بین‌النهرین منتقل شدند که به منظور اداره متصرفات جدید در بین‌النهرین و سرزمین‌های همجوار ساخته شده بودند. این شهرها در قلمرو سابق ساسانیان و در واقع به منظور تأمین سپاه و تدارک حملات و

تهاجماتی به قلمرو ایرانی‌نشین ساسانیان در شرق زاگرس طراحی شده بودند. کوفه و بصره مهمترین این شهرهای پادگانی محسوب می‌شدند، شهر بصره در سال ۱۷ هجری/۶۳۸ میلادی در نزدیکی یک شهر قدیمی ایرانی (ابله) تأسیس شد. ابوموسی اشعری در این شهر محله‌ای را به اسواران ایرانی همراه خود اختصاص داد (بلاذری، همانجا) اعتبار این دسته از اسواران تا حدی بود که بین قبایل جنگجوی عرب حاضر در بصره رقابتی در گرفت تا آنها را در تابعیت خویش در آورند، ولی آنها ترجیح دادند که با قبیله‌ای حلیف شوند که نسبت نزدیکی با پیامبر اسلام داشت. بلاذری در این خصوص می‌نویسد که «و چون به بصره رفتند پرسیدند نسبت کدام یک از قبایل به رسول الله (ص) نزدیکتر است؟ گفتند، بنو تمیم و ایشان بر سر آن بودند که با ازد حلیف شوند، پس ازد را رها کرده و به بنو تمیم پیوستند.» (بلاذری، همان: ۵۲۱، ۵۲۳).

اسواران در بصره دارای موقعیت مناسب شدند. بتدریج بصره مأمن جنگجویان ایرانی شد که دیگر مایل نبودند برای ساسانیان جانفشانی کنند و به دنبال شرایط مناسب‌تری به منظور کسب امتیاز و شرایط بهتر زندگی بودند. جمعیت اسواران در شهر بصره تا آن اندازه بود که بعضی از تأسیسات شهری به نام آنها شهرت یافت. بلاذری می‌نویسد که «و نهر خود را که به نهر اساوره معروف است بکنند و امارات‌ها و مسجدی ساختند که موسوم به اساوره بود» (بلاذری، همان: ۵۲۱).

اسواران قزوین در کوفه

در گزارش‌های بلاذری سخن از گروه دیگری از اسواران می‌رود که با اسواران بصره متفاوت بودند. به نقل از ابومسعود کوفی این گروه از اسواران جمعیتی در حدود چهارهزارتن بودند و به همراه رستم فرخزاد در نبرد قادسیه شرکت داشتند و آنها را سپاهیان شاهی می‌نامیدند (بلاذری، همان: ۳۹۶) به روایت مدائنی نویسنده کتابی درباره اسواران، آنان از اسواران دیلمی بودند که از عهد خسرو پرویز به عنوان «خدمه و خاصه» در دربار شاهنشاه دارای جایگاه و اعتبار ویژه بودند (بلاذری، همان: ۳۹۹). پس از کشته شدن رستم فرخزاد در نبرد قادسیه و هزیمت پارسیان، آنان چون در قلمرو پارسیان علائق و مستغلات مورد توجه و امتیاز ویژه‌ایی نداشتند ترجیح دادند که مسلمان شوند (همانجا). از اینرو برای مقابله با جنگجویان مسلمان تلاش نکردند و از فرماندهان آنها امان خواستند بر این شرط که «هر جا مایل باشند اقامت نمایند و با هر که یا هر گروهی بخواهند حلیف یا هم‌پیمان شوند و در حق ایشان عطایا مقرر گردد» (بلاذری، همان: ۳۹۸). سعدبن ابی

وقاص، فرمانده جنگجویان مسلمان در نبرد قادسیه خواسته‌های آنان را پذیرفت و آنها نیز مسلمان شدند (بلاذری، همان: ۳۹۹).

نام فرمانده آنها «دیلیم» بود (همانجا). سعد بن ابی وقاص پس از پایان نبرد قادسیه جایگاهی را در سپاه برای این گروه از اسواران تعیین نمود تا از توانایی‌های آنها در نبردهای آتی با ایرانیان سود برد. گزارش بلاذری حاکی از آن است که اسواران دیلمی به همراه سپاهی که سعد بن ابی وقاص برای فتح دژهای مداین اعزام نمود حضور داشتند، و در فتح جلولا، نیز به نفع مسلمانان و علیه پارسیان جنگیدند (همانجا). پس از تأسیس شهر پادگانی کوفه این دسته از اسواران ایرانی نیز دارای محلی خاص برای سکونت شدند (همان: ۴۰۰).

بلاذری در فتوح البلدان درباره منشاء اسواران دیلمی گزارش‌های متفاوتی ارائه می‌دهد، مطابق روایت ابن مسعود، اسواران معروف به اسواران دیلمی از دیار دیلم نبودند بلکه آنها از اسواران سپاه شاهی به شمار می‌رفتند (همان: ۳۹۹)، که در دژ قزوین برای مقابله با تهاجم دیلمیان به داخل شهرهای آباد و ثروتمند مرکزی ایران از جانب شاهنشاه مأمور بودند. «در این شهر اهل فارس همچنان جنگجویانی را از اسواران نگاه می‌دارند که از آن بلاد حفاظت می‌کنند اگر قزوینیان با دیلمیان در حال صلح نباشند این اسواران به دفع ایشان اقدام می‌کنند و اگر صلح در میانه باشند، به حفاظت بلد از دزدان و دیگران اشتغال می‌ورزند (همان: ۴۵۱)».

پس از محاصره شهر قزوین توسط مسلمانان، اسوارانی که در دژ اطراف آن شهر مستقر بودند، در ازای برخورداری از شرایط مشابه اسواران بصره اسلام آوردند (همان: ۳۹۹، ۴۵۱). در خصوص اینکه اسواران قزوین پس از انعقاد پیمان در کجا مستقر شدند، بلاذری روایت‌های متفاوتی را بیان می‌نماید، به نقل از بلاذری اسواران دژ قزوین پس از اظهار اطاعت به شهر پادگانی و نوبنیاد کوفه در حوالی حیره کوچانده شدند، و با طایفه زهره‌بن هویه حلیف شدند و به همراه دیلم موسوم گردیدند (همان: ۴۵۱). گزارش دیگر حاکی از آن است که اساوره قزوین پس از اظهار اطاعت در همان سرزمین بماندند و اراضی ایشان مشمول عشر شناخته شد. «براء» پانصد مرد را به فرماندهی طلیحه بن خویلد اسدی بر آنان گمارد و زمین‌هایی را که کسی بر آنها حقی نداشت، اقطاع ایشان قرار داد (همان: ۴۵۲). به این شکل موقعیت قزوین به عنوان دارالمرز بین سرزمین‌های شمالی و سرزمین‌های تحت اقتدار اعراب مسلمان باقی ماند. از این رو اسواران مستقر در قزوین

همچنان وظیفه مرزداری در شرایط جدید را به عهده گرفتند، زیرا مدت‌هایی مدیدی گذشت تا مسلمانان به نواحی ساحلی دریای خزر راه پیدا کردند، به علاوه اسواران قزوین در جنگ‌هایی که به فتح زنجان و سرتاسر آذربایجان انجامید در کنار لشکریان عرب حضور داشتند.

اسواران زُط و سیایج

از دیگر لایه‌های اجتماعی در ساختار ارتش‌تاری ساسانی، زُط و سیایج بودند که در منابع اسلامی در جمع اسواران ذکر شده‌اند. آنان نیز به پیروی الگوی اسواران بصره به مسلمانان پیوستند و در کوفه و بصره اقامت کردند (بلاذری، همان: ۵۲۵ و ۵۲۰).

در مورد خواستگاه یا موطن اصلی این گروه از اسواران یا سربازان ساسانی که در واپسین ایام اقتدار آن دودمان در ایران در جمع سپاهیان از آنها یاد می‌شود، اطلاعات اندکی در دسترس است. از این رو در خصوص منشاء زط، اختلاف نظر در میان مورخان اسلامی پیدا شد، در ابتدا این باور وجود داشت که زط گروهی از سپاهیان بودند که توسط یزدگرد سوم از حوالی سند برای مقابله با اعراب به اردوی جنگی شاهنشاه فراخوانده شدند (Zakeri, 1995: 121). روایتی حاکی از آن است که زط مردمی از اهالی سند بودند که مدتها قبل از سقوط ساسانیان، در نگرهانی‌ها و راه‌داری‌های مهم امنیت جاده‌ها را عهده‌دار بودند و نام اولیه آنها *jit* یا *guttan* بود که مفهوم آن در زبان بلوچی شتر سوار است (Ibid). این گروه‌ها در پادگان‌ها مرزهای شرقی و جنوبی و نیز در ناوگان‌های دریایی به عنوان محافظ و جنگجو در استخدام فرماندهان محلی بودند (Ibid: 123). در تحقیقات جدید، سابقه ورود این گروه از هند به ایران را به عهد بهرام پنجم (۴۳۹-۴۲۱م) یا بهرام گور می‌رسانند (Ibid: 122).

گزارش‌های بلاذری حاکی از آن است که آنها تا مدت‌ها با شکار، صیادی و دامداری روزگار می‌گذراندند و موطن آنها را در نواحی ساحلی جنوبی، و نواحی بین ایذه و شوشتر و رامهرمز می‌داند (بلاذری، همان، ۵۳۳). به نظر پژوهشگران این گروه پس از مدت‌ها اقامت در نواحی جنوبی ایران از جمله نواحی کرمان جمعی از سربازان رنگین پوست را تشکیل می‌دادند که در خدمت ارتش ساسانی می‌جنگیدند (Ibid: 122). و به عنوان رعایای ایرانی شاهنشاه به امور سپاهیگری اشتغال داشتند، بلاذری به نقل از مدائنی از وضعیت مبهم این گروه از اسواران این چنین گزارش می‌دهد.

«اما سیایج و زُط و اندغار* جزء سپاه پارسیان و از آن جمله آن دسته از اهل سند بودند که به قید اسارت درآمدند، چون این جماعت از کار اسواران آگاه شدند، اسلام آوردند و پیش ابوموسی آمدند، و او آنان را همانند اسواران در بصره منزل داد» (بلاذری، همان: ۵۳۳).

روایت بلاذری تأکید دارد که جنگجویان زط تقریباً مقارن با پیوستن اسواران شاهنشاه به جمع سپاهیان ابوموسی اشعری در خوزستان حضور داشتند، و به همان طریق اسواران به جمع مسلمانان پیوستند (همان: ۵۲۶).

با پیوستن جنگجویان زُط و سیایج به مسلمانان گروهی از آنان نیز به بصره اعزام شدند، و در آن شهر محلی برای استقرار آنها تعیین شد. و به این شکل ناحیه‌ای نیز در کنار محل اساوره بنام جنگجویان زُط و سیایج ساخته شد، و نه‌ری موسوم به «سیایج» به نام آنها ثبت شد. تعدادی از این گروه جنگجویان در موطن خود دراهواز باقی ماندند، و به کشت و زرع پرداختند (Zakeri, Ibid: 124).

اما بر سر آن گروه از جنگجویان زُط و سیایج که به مانند اسواران انجام خدمت نظام را در نزد مسلمانان به امورات دیگر ترجیح دادند، نزاع بین قبایل عرب برای جلب و جذب آنان درگرفت، در فتوح البلدان به نقل از مدائنی در این باره آمده است. «...چون اسواران و زُط و سیایج مجتمع شدند، بنی تمیم بر سر ایشان رقابت می‌کردند، و به جذب آنان رقابت داشتند پس زُط و سیایج همانند اسواران برای عقد پیمان حلیف به قبایل معتبر و با نفوذتر توجه کردند.» (بلاذری، همان: ۵۲) زُط و سیایج در ادامه جنگهای اعراب مسلمان برای فتح ایران، به همراه جنگجویان قبایل بین تمیم شرکت کردند بلاذری می‌نویسد که آنها همراه ابن عامر به نواحی شرقی از جمله خراسان رفتند و در فتح سرزمین‌های شرقی ایران، فعالانه شرکت داشتند. یگان‌های نشامی حمراء (اسواران دیلمی) تحت قیادت القعقاع نفوذ مسلمانان را در شمال بین‌النهرین گسترش دادند، و یگان‌هایی از اسواران نیز در پادگان‌های اطراف آن مستقر شدند، (Zakeri, Ibid: 119) چندی نگذشت سپهسالاری به نام قباد از اهالی خراسان مسئولیت این گروه از اسواران را در نواحی حلوان بر عهده گرفت.

بزودی بسیاری از فرماندهان پادگان‌ها و مرزبانی‌ها در نواحی شمالی بین‌النهرین سربازان ایرانی را به خدمت گرفتند، در سال هفدهم هجرت چهار قرارگاه مرزی در شمال

* - اندرغار: به نظر می‌رسد که این قومی بودند که در کنار زط و سیایج در جمع سواره نظام ساسانی خدمت می‌کردند

(ر.ک، بلاذری، همان، ۵۲۳)

عراق (حلوان، ماسبذان، قرقسیه و موصل) از سربازان عرب تخلیه شدند و جای آنها را سربازان و اسواران ایرانی گرفتند (Ibid: 120). که اطاعت و وفاداری خود را به مسلمانان نشان داده بودند، و با ابراز شجاعت و مهارت جنگی، اعتماد اربابان خود را جلب کرده بودند.

کوفه، بصره، حلوان، جلولا، قزوین، زنجان و موصل تنها شهرهایی نبودند که سربازان ایرانی در پادگان‌های آنجا مستقر بودند. به نظر می‌رسد که سربازان ایرانی به همراه قبایل متبوع و جنگجوی خود در قرارگاه‌های نواحی مرکزی و شرقی ایران مانند، اصفهان و نیشابور حضور داشتند. نام اسواران ایرانی که از غنایم فتوحات در فارس و خراسان و سیستان موجب فوق‌العاده‌ای دریافت می‌کردند، در دیوان‌ها ثبت شده است که حاکی از رضایت فرماندهان از خدمات نظامی این گروه از سربازان بود (Ibid: 126). اما مطابق پیمان تا مدت‌ها در جنگ‌های داخلی بین مسلمان و یا قبایل عرب مانند، جنگ جمل و جنگ صفین و سایر جنگ‌ها شرکت نجستند (بلاذری، همان: ۵۲۲). ولی بعدها نشانه‌هایی از حضور مؤثر سربازان ایرانی در جنگ‌های فرقه‌ایی در میان مسلمانان گزارش شده است. از جمله در ایام ابن‌زبیر در نبرد ربه اسواران ایرانی شرکت داشتند و از خود شجاعت‌ها و مهارت‌هایی زیانزد دوران بروز دادند، به طوری که درباره آنها گفته‌اند «گروهی را با تیرهایی که داشتند بکشتند و تیر احدی از ایشان خطا نمی‌کرد» (همان: ۵۲۳). در عهد خلافت معاویه بن ابی‌سفیان، زیاد به دستور خلیفه گروهی از آن جنگاوران یا اسواران ایرانی کوفه را به سرحدات شام اعزام نمود در روایت‌های مورخان آنان را «پارسیان شام» خواندند (همان: ۳۹۹). به علاوه با اهداف نظامی اسواران کوفه و بصره را در این دو شهر وادار به جابجایی کردند (همانجا).

اعراب از این گروه‌های نظامی در عرصه انجام امور دیوانی هم بهره گرفتند در گزارش‌های مورخان آمده است «جمعی از سیایج موکلین بیت المال در بصره بودند و شمار آنان به نقلی چهل و به روایتی چهارصد تن بود (همان: ۵۲۴، ۵۲۵) ریاست سیایج را در آن زمان «ابوسلمه زُطی» به عهده داشت (همان: ۵۲۵). از این تعداد از سیایج، شمار زیادی به سبب اینکه از تحویل بیت المال بصره به طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام خودداری کردند، توسط عبدالله بن زبیر کشته شدند (همان: ۵۲۵).

پس از اینکه معاویه جمعی از نخستین افراد زُط و سیایج را نیز به سواحل شام و انطاکیه منتقل کرد، در عهد ولید بن عبدالملک نیز جمعی از زُط را به انطاکیه و حوالی آن اعزام نمود (همانجا). هدف از این جابجای احتمالاً دور کردن اسواران یا موالیان ایرانی از اوضاع

نابسامان عراق و بکارگرفتن مهارت‌های جنگی آنها در مقابل ارتش منظم بیزانس در جبهه شام بود.

پس از شرکت موالیان ایرانی در نبردهای داخلی و شورش‌هایی که متوجه خلافت بنی امیه بود، از جمله حضور آنان در سپاه مختار که در ادامه بحث خواهد آمد حجاج بر آنان فشار زیادی آورد، و با این استدلال که «جز شرایط شما این بود که ما را در برابر یکدیگر یاری ندهید.» (همان: ۵۲۱، ۵۲۲). خانه‌های آنها را ویران ساخت و عطایایی مقرر در حق آنان را حذف کرد و برخی را به نواحی مختلف در قلمرو خلافت کوچاند (همان: ۵۲۲). ناحیه کسکر یکی از مناطقی بود که گروهی از سواران زُط به آن ناحیه کوچانده شدند، در فتوح البلدان از سرنوشت این دسته چنین آمده است. «بتدریج آنها در بطیحه غالب شدند، جمع زیادی از مخالفان حکومت و بردگان فراری به آن نواحی پناه جستند و به آنان پیوستند و مسیر بصره و بغداد را ناامن کردند به طوری که عبور از ناحیه سکونت آنها ناام بود. به گونه‌ای که حمل کالا از بصره به بغداد از طریق آبی قطع شد. تا اینکه در عهد المعتصم مردی از اهل خراسان مأمور سرکوبی آنها شد و نیز بر آنها غلبه نمود و آنها را پراکنده ساخت» (همان: ۵۲۴).

در مرزهای شرقی و پادگان‌هایی که اعراب در آن نواحی داشتند، حضور مشخص سربازان از قوم زُط در منابع مشهود است. در جنگ‌های منطقه سند در عهد خلافت ولید بن عبدالملک چهارهزارتن از قوم زُط محمد بن مصعب بن عبدالرحمن ثقفی را در انجام مأموریتش برای فتح آن نواحی همراهی کردند (همان: ۶۱۱). گزارش دیگری از بلاذری حاکی از آن است که قوم زُط در حوالی سند در قرن دوم هجری نیز از اعتبار نظامی و اجتماعی برخوردار و قادر بودند که علیه قوای خلافت عباسی آرایش جنگی بگیرند «المعتصم پس از چندی آن ولایت (نفرسند) را به عمران بن موسی داد و او عزم «یقانیان» کرد که همان قوم زُط‌اند، و با آن بجنگیدند و مغلوبشان ساخت (همان: ۶۲۱)». پس از آن جنگجویان قوم زُط تابعیت عمران بن موسی را پذیرفتند و در اردوی جنگی همراه سربازان عرب مسلمان در حوالی رود سند شرکت کردند، «عمران نیز بر دست‌هایشان مهرزد و از ایشان جزیه گرفت و آنها را همراه خود نمود.» (همان: ۶۲۲)

به این طریق اسواران ساسانی در یگان‌هایی مختلف که به طور منظم و نامنظم به جمع لشکریان مسلمان پیوستند قادر شدند، حرفه سربازی خود را در موقعیت جدید حفظ نمایند، و با ابراز شجاعت و بکارگیری مهارت‌های خود تا مدت‌ها از امتیازات هم‌پیمانی با

قبایل قدرتمند مسلمان سود جویند، به نظر می‌رسد اخلاف اسواران و موالیان جنگجوی ایران چندان به پیمان‌های اولیه پدران‌شان با مسلمانان صدر اسلام پایبند نبودند، از این رو نسل دوم جنگجویانی ایرانی که بر حرفه اجدادی خود وفادار بودند، در غالب شورش‌های ضد عربی و اموی شرکت فعال داشتند.

سربازان ایرانی در سپاه مختار

یکی از مشکلات امویان پیوستن موالیان ایرانی عراق به اعتراضاتی بود که علیه حکام بنی‌امیه و یا دستگاه خلافت آنها صورت می‌گرفت، هم‌نوایی ایرانیان با مختار که رهبری قیام‌کنندگان کوفه و نواحی عراق را برای خونخواهی امام حسین(ع) به عهده داشت، از مهمترین عرصه‌های این همراهی ایرانیان با مخالفان اموی بود.

در جریان قیام مختار، سربازان ایرانی بخش عظیمی از سپاه مختار را در کوفه تشکیل می‌دادند. در جمع موالی ایرانی، فرزندان اسواران و جنگاورانی حضور داشتند که در سال‌های فتح بین النهرین و ایران به جمع اعراب پیوسته بودند ولی همچنان هویت ایرانی و حرفه سربازی خود را حفظ کرده بودند، در گزارش دینوری آمده است که «... و گروه بسیاری از ایرانیان که در کوفه بودند و معاویه برای ایشان مستمری تعیین کرده و معروف به حمراء بودند و شمارشان حدود بیست هزار مرد بود، با او همراه شدند» (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۳۳). در روایت طبری درباره حضور دیلمیان و یا عجم در جمع سپاهیان مختار به تکرار سخن رفته است. و از آنها به عنوان بندگان و آزادشدگان یاد می‌کند (طبری، همان، ج ۸: ۲۳۵۰-۳۳۰۷). با گذشت زمان تعداد ایرانیانی که به جنگاوران منسوب بودند در سپاه مختار افزایش یافت، به گونه‌ای که مختار برای مقابله با عبدالملک بن مروان در نصیبین بیست هزار مرد را از میان سپاهیان برگزید، که بیشترشان ایرانیان مقیم کوفه و معروف به حمراء بودند (دینوری، همان: ۳۳۹). در اخبار الطوال حداکثر سپاهیان ایرانی‌نژاد در جمع لشکریان مختار تا چهل هزار نفر ذکر شده است. کثرت ایرانیان در جمع این لشکریان تا اندازه‌ای بود که زبان فارسی بیشتر از زبان عربی رایج بود (همان: ۳۳۹). به نظر می‌رسد زمینه‌های دیرینه دشمنی بین موالی و اعراب و زمینه‌های اجتماعی و مذهبی قیام و نیز توجه مختار به گروه‌های جنگجوی ایرانی در ترغیب ایرانیان برای پیوستن به سپاه مختار مؤثر بوده است.

در دوره‌ای که کوفه از قوای خلیفه تخلیه شده بود و در اختیار لشکریان مختار واقع شد، ایرانیان تا اندازه‌ای صاحب نفوذ و اعتبار شدند که موجب خشم عرب‌ها را در عراق

فراهم کردند. خشم عرب‌ها نیز ناشی از امتیازاتی بود که نصیب ایرانیان شده بود، مختار بخش زیادی از اموال فراوانی که از عراق و جبال و اصفهان و ری و آذربایجان و جزیره برای او می‌رسید به ایرانیان اختصاص داد و برای خانواده‌هایشان مستمری تعیین کرد و آنان را در مجالس خود جای داد و اعتماد آنها را جلب کرد (همان: ۳۴۴). به علاوه ابوعمره کیسان فرمانده شرطه به هر کس که در جنگ با امام حسین حضور داشت، دست می‌یافت، او را می‌کشت و اموال و مستمری او را به یکی از ایرانیانی که در خدمت مختار بودند، می‌بخشید (همان: ۳۳۷). از دیدگان اعراب «... هیچیک به نظرشان بدتر از این نبود که [مختار] برای آزاد شدگان نیز غنیمت... سهمی نهاده بود» (طبری، همان: ۳۳۰) اعتبار و امتیازات ایرانیان در لشکرکشی مختار در گفتگوی محمد بن اشعث با زبیر این گونه بازتاب یافت «... مختار... که گزیدگان ما را کشته و خانواده‌های ما را ویران کرده و گروه‌های ما را پراکنده ساخته ایرانیان را برگردن ما سوار کرده است. و اموال ما را بر آنان حلال نموده است.» (دینوری، همان: ۳۴۸) در گزارش طبری نیز از برتری جویی ایرانیان در لشکر مختار این چنین سخن رفته است، «و او سپاهیان‌ش از اسلاف شایسته ما بیزاری می‌کنند» (طبری، همان: ۳۳۲).

اعتبار ایرانیان در نزد مختار و برخورداری آنها از امتیازات گوناگون موجب شد که قبایل عربی که با مختار دشمنی می‌ورزیدند با اعراب حاضر در جمع لشکریان کوفه علیه مختار هم سخن شدند (دینوری، همان: ۳۴۴، ۳۴۸). و زبان به نکوهش اقدام مختار در تقدیم ایرانیان بر اعراب گشودند ولی مختار از تکبر اعراب و ناکارآمدی آنان در جمع‌آوری خراج سخن می‌گفت و آشکارا از اظهار اطاعت و وفاداری و آمادگی و مهارت‌های ایرانیان ابراز خشنودی می‌کرد (دینوری، همان: ۳۴۸، ۳۴۴).

ابراز اعتماد مختار به ایرانیان بی‌مناسبت نبود زیرا جنگجویان منسوب به دودمان‌های ایرانی، آنچه که در توان داشتند در همراهی مختار تا پایان قیام دریغ نداشتند، شواهد بر آن است که پس از کشته شدن مختار ایرانیان حاضر در لشکرکشی با سپاهیان مصعب بن زبیر جنگ را ادامه دادند تا اینکه شکست خوردند (دینوری، همان: ۳۵۲). در گزارش مورخان شمار کسانی که در ارگ یا قلعه اصلی شهر کوفه پس از شکست مختار نبرد را ادامه دادند و سرانجام قتل عام شدند شش‌هزار تن ثبت شده است (طبری، همان: ۳۴۲، ۳۴۲؛ دینوری، همان: ۳۵۳) که به روایت طبری اکثراً از «عجمان» بودند (طبری، همانجا) دینوری

دقیق‌تر می‌نویسد که «...او [مصعب] گردن تمام آنان را که شش هزار تن، دو هزار عرب و چهار هزار ایرانی بودند، زد» (دینوری، همان: ۳۵۳).

شرکت جنگجویان ایرانی تبار، به عنوان موالی در قیام مختار، سرآغاز حضور مؤثر ایرانیان در نبردهای داخلی اعراب بود، این گروه از ایرانی تبارها به مانند دیگر موالیان ایرانی دلایل فراوانی برای شرکت در شورش‌های ضد خلافت اموی داشتند. که بازگویی آن دلایل مناسب این بحث نیست، اما شرکت آنها به هر دلیل زمینه حضور مؤثر فرزندان جنگجویان ایرانی را در حوادث آتی فراهم آورد.

اسواران ایرانی در سوریه

در نواحی سوریه، انطاکیه و به طور کلی جبهه بیزانس می‌توان از حضور دو گروه از جنگجویان و سواران ایرانی سخن گفت. گروهی از این دسته جنگجویان منسوب به دودمان‌های ایرانی بودند که از عهد امویان به جبهه بیزانس، سوریه و انطاکیه اعزام شدند، که به همراه سپاهیان خلیفه در آن نواحی در جنگ‌های علیه قوای بیزانس شرکت نمایند. معاویه در سال‌های ۴۲ تا ۵۰ هجرت گروههایی از اسواران بصره و کوفه را به نواحی بعلبک، انطاکیه، حمص و نواحی ساحلی اردن، منتقل کرد، تعدادی هم به بیروت، صیدون، تریپولی و شهرهای دیگر اعزام شدند، حفظ و حراست از اردوهای جنگی و امنیت راهها به آنها واگذار می‌شد. مسلم بن عبدالله و زیدین ابی دو تن از فرماندهان اسواران کوفه و بصره بودند که به آن نواحی اعزام شدند، و تحت عنوان سواره نظام ایرانی خوانده می‌شدند (Zakeri, Ibid: 129) در سال ۸۶ هجرت، در عهد ولیدین حجاج تعداد زیادی از این نظامیان را به واسط منتقل کرد (Zakeri, Ibid). و قرارگاه‌های نظامی را در آن نواحی به آنها سپرد.

اما حضور گروهی دیگر از اسواران ایرانی در نواحی سوریه به عهد فتوحات خسرو پرویز برمی‌گردد، جنگ‌های طولانی خسرو پرویز با امپراطوری بیزانس، حضور لشکریان ایران را پس از قرن‌ها به مناطق سوریه و شهرهای مصر یعنی اسکندریه رساند. حضور سپاهیان ایرانی در آن نواحی چندان پایدار نبود، شکست نهایی سپاه خسرو دوم، دشمنی‌ها و خصومت‌هایی رخ داد که سرانجام منجر به شورش سپاهیان ایران و مرگ خسرو شد. جانشینان خسرو دوم نیز هرگز تا فروپاشی حکومت ساسانیان نتوانستند پیوند محکم گذشته بین شاهنشاه و سپاهیان را در اقصی نقاط کشور فراهم کنند. حضور بخشی

از سپاهیان ایران در غرب فرات، مقارن با آغاز فتوحات مسلمین در سوریه و دیگر نقاط بود. که خود موجب تشدید گسستگی سپاه با دولت مرکزی شد. گروههایی از سواره نظام ایرانی که در این هنگام در نواحی شام مستقر بودند، بیشتر از اهالی شمال بین‌النهرین از حوالی موصل تا حاترا (الحضرا) بودند که در سواره نظام عهد ساسانی جایگاه معتبری داشتند (Zakeri, Ibid: 141). در منابع عربی آنها را تحت عنوان جرامقه Jaramiqa معرفی کرده‌اند (Zakeri, Ibid: 137) آنان با مواجهه با پیشروی اعراب به شهرهای مختلف شامات پراکنده شدند. گزارش‌های تاریخی حاکی از حضور گروهی از آنان در انطاکیه در عهد اسلامی است. آنان پس از اینکه شهر انطاکیه در ۱۶ ق / ۶۳۷ م بدست مسلمانان گشوده شد، با پرداخت جزیه به جمع سپاه فاتحان پیوستند، و در جنگ علیه بیزانس شرکت کردند و در شکستن شورش اهالی انطاکیه علیه اعراب مسلمان به حاکمان جدید خود کمک‌های مفیدی انجام دادند. انجام عملیات نفوذی و جاسوسی، ایضایی و نگهداری پادگان‌های مرزی و امنیت راهها، مواردی بود که به اسواران ایرانی در این منطقه از جانب مسلمانان واگذار شده بود (Zakeri, Ibid: 155). در مقابل، غنایم حاصل از نبردهای مرزی و داخلی نصیب ایرانیان شد، و محل استقرار و سکونت آنها از هر نوع تعرضی محفوظ ماند، و بازرگانان و تجار و پیشه‌وران وابسته به این گروه هم پیمان مسلمانان محسوب می‌شدند (Ibid).

اسواران در خراسان

در خراسان و ماوراءالنهر اشراف زمیندار سیادت فراوانی در هدایت امور اداری و نظامی از عهد ساسانیان داشتند (بارتولد، ترکستان نامه، جلد اول، ص ۴۰۱). فرمانروایان محلی آن نواحی نیز دهقانان نامیده می‌شدند. و نیز ارتش‌های محلی در نواحی مختلف خراسان و ماوراءالنهر از میان اشراف زادگان زمیندار بودند (همان: ۴۰۲). اعتبار دهقانان در نواحی ماوراءالنهر به میزان نفوذ و موقعیت شاهزادگان بود، (نرشخی، ۱۳۵۱: ۵۴) گروهی از دهقانان شرق ایران با قبول آیین اسلام توانستند از دخالت حاکمان مسلمان بر امور نواحی تحت نفوذ خود جلوگیری نمایند و نیز وضع اجتماعی برتر خود را در خراسان حفظ نمودند (اشپولر، ۱۳۵۴: ۵۹).

گروهی دیگر تنها به پرداخت باج و خراج به مسلمانان اکتفا نمودند و راه مصالحه را به این طریق آزمودند، این طریق بیشتر توسط اشراف زمیندار و دهقانان ماوراءالنهر تجربه شد. (بارتولد، همان: ۴۳۰)

تا حدود سال ۸۸ ق دهقانان حلقه واسطه مناسبی بین دولت اسلامی و مردم عادی در اداره امور مالی و اداری در مناطق مختلف خراسان بودند و در داشتن ارتش محلی مجاز بودند در اندیشه غالب حکام عرب این باور وجود داشت که «دهقانان در کار خراجگیری بصیرتر بودند و به امانت نزدیکتر و مطالبه از آنها آسانتر بود» (طبری، همان: ج ۷: ۳۱۴۸). به حکومت خراسان، تمام سربازان موالی ایرانی در منطقه در دیوان گنجانده شد، (Zakeri, Ibid : 233) از زمان حکومت حجاج در بصره و اعزام مهلب بن ابی صفره، این دسته از موالیان شامل دو گروه بودند، گروهی شامل اسوارانی بودند که در بصره و کوفه حلیف قبایل معتبر و جنگجوی مسلمان درآمده بودند، و یا گروه‌های از جنگاوران محلی ایالت‌های شمالی و شرقی ایران بودند که در ادامه فتوحات اسیر شدند.

با ورود این قتیبه به خراسان، استخدام جنگجویان و سلحشوران ایرانی در خدمت جنگجویان عرب مسلمان شدت گرفت. گفتنی است که تعداد هفت هزار نفر از ایرانیان در جمع سپاهیان ابن قتیبه حضور داشتند که فرماندشان «حیان» نام داشت (طبری، همان: ج نهم: ۳۹۰۰؛ بلاذری، همان: ۵۹). و این تعداد غیر از اسواران ایرانی بودند که احتمالاً در جمع سربازان کوفی و بصری به حساب می‌آمدند.

به علاوه اشراف سغدی، هپتالی و شاهزادگان خراسانی، از تیراندازهای ماهری بودند که در جمع سپاه ابن قتیبه حضور داشتند (Zakeri, Ibid: 233). به نظر می‌رسد که تمایل ابن قتیبه به استفاده از ارتش‌های محلی ماوراءالنهر به منظور بکارگیری مهارت‌های ایرانیان در نبردهای محلی و تحلیل رفتن قوای نظامی اعراب بوده‌است.

بارتولد کتاب ترکستان نامه از حضور تعداد بیست هزار تن از اهالی جنگجوی بخارا، کش، نسف و خوارزم در سپاه ابن قتیبه در لشکر کشی به نواحی سغد و سمرقند اشاره دارد و از فداکاری و سلحشوری بخارائیان و خوارزمیان و تلاش‌های مضاعف آنها در پیروزی لشکر ابن قتیبه بر سپاه اهالی سغد و متحدانش سخن می‌گوید (بارتولد، همان: ۴۱۱).

به سبب اعتماد ابن قتیبه به ایرانیان وی عمال خود را از میان آنها برگزید و محافظین خود را از میان آنها انتخاب کرد (Zakeri, Ibid: 235). موالیان جنگجوی ایرانی در غالب فعالیت‌های نظامی شرکت داشتند، اما مطابق پیمان‌های اولیه اسواران ایرانی بصره یا

کوفه، مجبور به شرکت در جنگ‌های بین اعراب یا مسلمانان نمی‌شدند، حتی حاکم خراسان که بر آنها به طور کلی فرمان می‌راند از درگیر کردن آنها با شورشیان عرب در منطقه پرهیز می‌کرد (Zakeri, Ibid: 237).

به نظر می‌رسد که در جمع جنگجویان ایرانی یا جنگجویانی که در جمع لشکریان مسلمان حضور داشتند گروه ویژه اسواران نیز بودند. منابع تاریخی از حضور پراکنده یگان‌های اسواره نظام در ولایات شرقی ایران گزارش می‌دهند. تعدادی از این اسواران از همراهان یزدگرد سوم بودند که در منطقه مرو و بلخ پراکنده شده بودند، و تعداد زیادی نیز در جمع سپاهیان ماهویه حاکم مرو و باذان حاکم مرو بودند در همان آغاز بعد از پیمان مصالحه مرزبانان آن نواحی با مسلمانان، به جمع سپاه مسلمانان پیوستند وقتی عبدالله بن عامر خراسان را فتح کرد، با کمک هزار تن از این دسته از سربازان (سواره نظام) واحد مخصوصی را در سپاهش ایجاد کرد (Zakeri, Ibid: 237).

در نزد ابن قتیبه نیز سواره نظام ایرانی جایگاه معتبری داشت وجود اسواران ایرانی در سپاه قتیبه توانایی او را برای مقابله با سواران شام امیر فرغانه که ترکیبی از مرزبانان و «اسواره» بودند افزود (نرشخی، ۱۳۵۱: ۶۳).

ذاکری بر این باور است که حضور روزافزون بزرگان و اشراف محلی و سپاهیان تابع آنها به شکل سواره نظام و پیاده نظام در فتوحات ابن قتیبه در ماوراءالنهر موجب نگرانی‌های اعراب و موالیان ایرانی آنها شد (Zakeri, Ibid). از نتایج این سیاست، شرکت موثر سربازان ایرانی در براندازی ابن قتیبه از خراسان و قتل وی بود (نویری، ۱۳۶۴، ج ۶: ۲۶۷).

در گزارش بلاذری ناخرسندی موالیان ایرانی تحت امر حیان نسبت به گرایش حاکم خراسان به جنگجویان ایرانی ماوراءالنهر چنین منعکس شده است: «...ای جماعت عجم چرا خود را به خاطر قتیبه به کشتن می‌دهید مگر او آزمایش خوبی در قبال شما داده است» (بلاذری، همان: ۵۹۰). به نظر می‌رسد که ایرانیان ماوراءالنهر و اشراف آن منطقه مخاطب حیان بودند (همان: ۵۹۱). پس از این واقعه حیان به همراه سپاهیان ایرانی‌اش (اسواران) به مخالفین عرب ابن قتیبه پیوستند و با آنها در براندازی دودمانش همراه شد به این طریق حضور ایرانیان جنگجوی در حوادث آتی خراسان رقم خورد به گونه‌ای که از این پس آنان نقش بسزایی در منازعات داخلی و فتوحات در سرزمین‌های ماوراءالنهر ایفا نمودند.

پس از کشته شدن ابن قتیبه جذب سپاهیان بومی خراسان و ماوراءالنهر توسط حکام خراسان همچنان تداوم یافت به گونه‌ای که از نواحی خوارزم و امیرنشین‌های آن نواحی سربازان محلی به صورت حشر در ارتش فرماندهان مسلمان حضور داشتند (Zakeri, Ibid: 229), در سال ۹۸ هجری در هنگام فتح نواحی جرجان موالی و جنگجویان تعلیم یافته شرکت فعال داشته‌اند (Zakeri, Ibid)

روند فزاینده حضور سلحشوران و اسواران ایرانی در جمع سپاه خراسان تا پایان عهد اموی ادامه یافت، به ویژه دهقانان خراسان و ماوراءالنهر در عرصه نظامی و دیوانی به خوبی نقش خود را در تداوم حیات اجتماعی و حکومت‌های محلی انجام دادند. به نظر می‌رسد حضور مؤثر لایه‌های زیرین ساختار ارتشتاری عهد ساسانیان یعنی دهقانان و اشراف زمیندار کوچک باعث بروز مهارتها و تواناییهای عمومی ایرانیان در حکومت‌های آینده شد.

به طور کلی اسواران ایرانی دارای آنچنان اهمیتی در جمع سپاهیان مسلمان بودند که مورد توجه نویسندگان و مورخان مسلمان واقع شدند. مسعودی مورخ مشهور قرن چهارم هجری در میان آثار خود کتابی را تحت عنوان «کتاب مائل الفرسان العجم» به اسواران ایرانی اختصاص داده است، ظاهراً این کتاب مقابل کتاب «فرسان العجم» ابو عبید معمره بن مثنی نوشته شده است (ر.ک. مسعودی، ج ۱: ۹). به نظر می‌رسد پس از مدتی تعدادی از اخلاف اسواران ایرانی پیشه پدران خویش را رها کردند و در کسب علم و دانش طریق پیمودند. در فهرست ابن‌الندیم، از ابوعلی همروبن قائد اسواری و چند تن دیگر نام می‌برد که از بزرگان علم و دانش بودند و آثار و تألیفاتی در علوم از خود باقی گذاشتند. در میان معاصران این دانشمندان جماعت «اساوره» محسوب می‌شدند (ابن‌الندیم، ۱۳۴۳: ۱۵۷).

نتیجه

آزادان، یکی از لایه‌های اجتماعی بودند که به عنوان قشر زیرین نجبای عصر ساسانی شناخته می‌شدند آنها در عصر نخستین اسلامی توانستند به حیات خود در قالب‌های مختلف نظامی، اقتصادی، ادامه دهند.

از این لایه اجتماعی، اسواران یا «اسه باران» لایه‌ای سپاه ساسانی بودند که در عصر خسرو اول به عنوان ارتش حرفه‌ای در مقابل سپاه قبیله‌ای برکشیده شدند، و با دریافت مزد و مواجب از دیوان، در واپسین ایام ساسانی منصب‌های نظامی را اشغال کردند، در دوره تصرف ایران توسط اعراب مسلمان این گروه از نظامیان به صورت حلیف، با قبایل

اعراب که از اعتبار نظامی برخوردار بودند، پیمان بستند و در ادامه نبردها در جبال و خراسان و سوریه، در ازای دریافت مواجب با سازو برگ، جنگ به نفع آنان شرکت داشتند.

حضور آنان تنها در میادین نبرد، نبود بلکه آنان بتدریج در شهرهایی که ابتدا جنبه پادگانی داشتند مانند کوفه و بصره مستقر شدند، و به این طریق در درون جامعه مسلمانان حضور یافتند، آنها در انتقال فرهنگ سپاهیگری ایرانی مؤثر واقع شدند. در منابع تاریخی و جغرافیایی عصر اسلامی، از آنها به کثرت یاد می‌شود و در بُعد وسیع تر، آنان در کنار دیگر اقشار آزادگان مانند دهقانان، حامل ارزشهای مفید ایرانیان در دوره جدید بودند.

منابع:

- ۱- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن. (۱۳۲۶). «تاریخ طبرستان»، تصحیح: عباس اقبال به اهتمام: محمد رضایی، تهران، انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم.
- ۲- ابن الاثیر، عزالدین. (۱۳۶۸). «تاریخ کامل»، برگردان: دکتر محمد حسین روحانی، ج ۴، تهران، اساطیر.
- ۳- ابن الندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۴۳). «کتاب الفهرست»، ترجمه: م. رضا تجدد، تهران، ابن سینا، چاپ اول.
- ۴- ابن خلدون، عبدالرحمن، «العبر»، تاریخ ابن خلدون (۱۳۶۳)، ترجمه، عبدالحمید آیتی، جلد اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۵- اشپولر، برتولد. (۱۳۵۴). «جهان اسلام»، ترجمه: قمر اریان، تهران، امیر کبیر.
- ۶- اینوستراتسفس، کنستانتین. (۱۳۴۸). «مطالعاتی در باب ساسانیان»، ترجمه: کاظم زاده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷- بلاذری، یحیی ابن جابر. (۱۳۷۳). «فتوح البلدان»، ترجمه و تعلیقات: محمد توکل، نشر نقره، چاپ اول.
- ۸- بلعمی، ابوعلی محمد. (۱۳۶۸). «تاریخ نامه طبری»، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، بخش نخست، بخش دوم، جلد اول، تهران، نشر نو.

۶۲ / اسواران در قرون نخستین اسلامی

- ۹- پریخانیان. (۱۳۷۷). «جامعه و قانون ایران»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان»، جلد سوم، قسمت دوم، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- دینوری، ابن قتیبه. (۱۳۴۳ق). «عیون الاخبار»، ج ۳، مطبعه دارالکتب المصریه، قاهره.
- ۱۱- دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۶۴)، «اخبار الطول»، ترجمه: محمد مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- ۱۲- زیدان، جرجی. (۱۳۴۵). «تاریخ تمدن اسلام»، ترجمه: علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۳- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲). «تاریخ طبری»، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۸، تهران، اساطیر، چاپ دوم.
- ۱۴- مارکوارت، یوزف. (۱۳۷۳). «ایران شهر»، بر مبنای جغرافیای موسی خورنه، ترجمه: میراحمدی، تهران، اطلاعات.
- ۱۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، «مروج الذهب ومعادن الجواهر»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- ۱۶- مسکویه، ابوعلی. (۱۳۶۹). «تجارب الامم»، ج ۱، ترجمه: ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
- ۱۷- نامه تنسر به گشنسب. (۱۳۵۴)، تصحیح: مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم.
- ۱۸- نرشخی، ابوبکر محمد جعفر. (۱۳۵۱). «تاریخ بخارا»، تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۹- نویری، شهاب الدین احمد. (۱۳۶۴). «نهایه الارب فی فنون الادب»، جلد ششم، ترجمه: محمود دامغانی، تهران، امیر کبیر.

20-Zakeri, mohsen (1995), Sassanid Soldiers in early mushim society, the origins of Ayyaran and Futuwwa Harrassowitz verlage wiesbade.